برخورد

قدیس زنده، راهب مرده

مهدی فاتحی

«اگر تصور کنیم جزیره‌ای گمشـده در اقیانوسی دوردست، در جایـی که هیچ بشـری به آن دسترسـی نـدارد، و هیچ انسـانی آن را ندیده باشد، وجود داشـته باشد و این جزیره ثروتمندتریـن جزیره که از آن ثروتمندتر را نتوان تصور کرد باشـد و همین‌طور از هر جزیره شناخته‌شده‌ای هم عالی‌تر باشـد که عالی‌تـر از آن را نتوان تصور کـرد و چون موجود بودن در عالم عین عالی‌تر از وجود داشـتن در ذهن اسـت و همان طور که گفتم، جزیره ما هم عالی‌ترین جزیره اسـت، می‌توانیم بگوییم که چون این جزیره در ذهن ما وجود دارد، پس لزوماً باید در جایی در عالم عین واقع هم داشته باشد؟»

راهبی فرانسوی در قرن یازدهم رساله‌ای در جواب قدیسی ایتالیایی نوشـت و سوال بالا را مطرح کرد و گفت قدیس یا شوخی می‌کند یا از روی حماقت سخن می‌گوید که مدعی می‌شود چون تصویری از مفهومی عالی، که عالی‌تر از آن متصور نیست در ذهن ما وجود دارد، پس لاجرم باید در عالم واقع هم موجود باشد. راهب پاسخ خود را به قدیس با امضای «نادان» منتشر کرد. قدیس پیش از این رساله‌ای نوشته بود با عنوان «گفت‌وگو با غیر» و راهب در نقد او «پاسخ به غیر، از طرف نادان» را نگاشت. موضوع جدال آنها در قرن یازدهم میلادی سرآغاز برخورد دو برهان و استدلال بود که تا قرن‌های متمادی ادامه داشـت. قدیس می‌خواست به دور از استدلال پسینی (a posteriori)، بـه صـورت پیشـینی و فـارغ از تجربه (a priori) به اثبات و تعقل پردازد و لذا از ذهن آغاز می‌کند و به عین می‌رود؛ روشی که بعدها توسط رنه دکارت نیز استفاده شد و زیر تیغ نقد ایمانوئل کانت مردود اعلام شد.

آنسلم قدیس یکی از مهم‌ترین متفکران و متکلمان قرون وسطی است. او در سال ۱۰۳۳ میلادی در شهر آئوست ایتالیا به دنیا می‌آید و در فرانسـه به دیـر بندیکت می‌گراید و در نورماندی سـکنی می‌گزیند. عده‌ای از مورخان فلسفه قرون وسطی، او را به سبب کاربرد منطق و عقل‌گرایی در آن دوره فلسفی، «پدر فلسفه مدرسی» می‌نامند. اشتهار او بیشتر از قبل طرح «برهان وجودی» در اثبات خداست. اهمیت این برهان در روشی است که او در آن استفاده می‌کند؛ روشی پیشینی که مدعی است حتی منکران وجود خدا هم به نوعی این تعریف را برای خدا می‌پذیرند. برهان آنسـلم که بعدها به نام برهان وجودی مشهور شد، بر یک اصل استوار است و آن اینکه «وجود عینی عالی‌تر از وجود ذهنی است». بر اساس این اصل از ذهن برای بررسی هستی‌شناسانه عین آغاز می‌کنیم. آنسلم برهان را این گونه صورت‌بندی می‌کند که وقتی ما از خدا نام می‌بریم در واقع وجودی مطلق و عالی که عالی‌تر از آن را نتوان تصور کرد، تصور کرده‌ایم، یعنی حتی منکران وجود خدا نیز هنگام تعریف خدا از آن به عنوان وجودی مطلقاً عالی یاد می‌کنند اما موجودیت عینی آن را انکار می‌کنند. در اینجا آنسلم با استفاده از این اصل که وجود عینی عالی‌تر از وجود ذهنی است، نتیجه می‌گیرد که انکار وجود عینی خدا متضمن پارادوکس است، به این قرار که اگر «آنچه از آن عالی‌تر را نتوان درک کرد» فقط در ذهن وجود داشته باشد، این «آنچه از آن عالی‌تر را نتوان درک کرد»، آن اسـت که از آن عالی‌تر را می‌توان درک کرد، که این نتیجه‌ای است غیرممکن و متناقض.

در کتاب عهد عتیق (مزامیر داوود) آمده است: «نادان در دل خود می‌گوید که خدایی نیسـت.» آنسلم می‌گوید اما به مجـردی که «نادان» وجود خدا را نفی می‌کند آیا به معنای این نیسـت کـه موجودی عالی را در ذهن خـود دارد که از آن عالی‌تر نیسـت؟ آنسـلم قدیس نتیجه می‌گیرد که انکار منکـران خدا از آن حیث که وجـودی عالی را در ذهن خود فرض می‌کننـد در واقع به صورت ضمنی مثبتِ موجودیت خدا هستند، زیرا موجودیت یک وجود مطلقاً عالی در ذهن، متضمن موجودیت عینی آن است، چون یکی از شئون یک وجود فرضاً مطلقاً عالی، موجودیت در عالم واقع است در غیر این صورت مطلقاً عالی نیست.

اما پس از انتشـار کتاب «گفت‌وگو با غیر» که آنسلم در آن این برهان را طرح می‌کند، راهبی از دیر مارموتیه، به نام گونیلو در نقد برهان آنسلم، رساله‌ای کوتاه نگاشت. به نظر او برهان آنسلم سلسله‌ای از کلمات بی‌محتواست که شنونده باید از تصور خودش از یک چیز غیرقابل شناخت و توصیف‌ناپذیر به آنها محتوا و معنی ببخشد. او مثال جزیره‌ای عالی و ثروتمند کـه عالی‌تر و ثروتمندتر از آن را نتـوان درک کرد، می‌زند و می‌گوید تصور این جزیره در ذهن، وجود این جزیره را ضرورت نمی‌بخشد. اولاً او این تردید را مطرح می‌کند که چگونه ممکن است انسان مفهوم عالی‌ترین موجود را در ذهن خود آورد؟ نادان می‌تواند پاسـخ دهد که این تصور در ذهن وجود دارد، برای اینکه آنچه را که گفته شده است می‌فهمم. به همان طریق می‌توان برای تمام اقسام موجودات غیرواقعی که در ذهن من وجود دارند موجودیت عینی قائل شد، چون اگر کسی از آنها سخن بگوید من می‌فهمم که او چه می‌گوید. در واقع راهب با افکندن سوالی معرفت‌شناسانه در باب امکان شناخت تصوری مطلق، روش آنسلم را مورد تردید قرار می‌دهد.

آنسلم پس از مرگ آن راهب، جوابیه‌ای می‌نگارد و بدون پاسخ دادن به ایرادات معرفت‌شناسانه گونیلو، او را برای فهم این برهان به ایمانـش حواله می‌دهد؛ ایمان فردی مرده. اما اهمیت این برخورد بین قدیس و راهب چیست؟ شاید گونیلو از منظر دفاع از ایمان برای درک مطلق، اسـتفاده از عقل را برای شناخت خدا نقد می‌کند، اما نقطه نقد راهب فرانسوی دقیقاً جایی اسـت که شـش قرن بعد کانت در نقد اول خود با تردیـد وارد کردن در توانایی و قوای عقل در فهم مفاهیم مجرد و محض صرفاً مبتنی بر ساختمان ذهن، عقل محض را به مصاف تحقیق انتقادی می‌کشاند و تیقن مفاهیم و اصول پیشینی را تحت سوال قرار می‌دهد. کانت برهان وجودی را نقد می‌کند و همتش «تحقیق انتقادی از قوه عقل با رجوع به کلیه شناخت‌هایی که عقل کوشش می‌کند تا مستقل از هر گونه تجربه‌ای به آنها دست یابد»، است.

دکارت پس از آنسـلم، در قرن ۱۷ از برهان وجودی به عنوان یکی از برهان اصلی خود در تامل سوم از کتاب تاملات خود استفاده می‌کند. نقطه عزیمت دکارت نیز ذهن اوست. او درصدد است تا از طریق ذهن خود به پی‌ریزی نظام فلسفی خود مبادرت ورزد. اما کانت در نقد عقل محض، حکمیت عقل در باب موضوعاتی خارج از داده‌های حسـی را از آن ستاند و تاکید کرد که عقل تنها مجاز به گستراندن پای خود به اندازه گلیم داده‌های حسی‌اش است.

شـاید گولینوی راهب نمی‌توانست نقدی را که به شیوه برهان آنسلم وارد می‌کند به سمت نقادی عقل هدایت کند، اما از جغرافیای فکری‌ای سخن می‌گفت که بعدها فیلسوفان بزرگی از آن نقطه تیرهای بسیاری به سوی عقل روانه کردند و هر آن که را در برابر خود داشـت تیرآجین کرد تا عقل را فروتنی بیشتری بیاموزند و حدود و ثغورش را تعیین کنند.

واکاوی معنای زندگی از دریچه تحلیل فلسفی در گفت‌وگو با سروش دباغ

دویدن در پی معنا

سیداحمد موسوی

به اعتقاد گابریل مارسل معنای زندگی یکی از مهم‌ترین رازهایی است که آدمیان با آن مواجهند. البته مراد و معنای او از راز با معنای عمومی راز تفاوت بسیاری دارد. به باور مارسل در راز تمایز میان فاعل شناسـا و موضوع شناسـایی از بین می‌رود. او می‌گوید: «راز چیزی است که خود من گرفتار آنم و از این‌رو تنها تصوری که از آن می‌توانم داشت تصور قلمروی است که در آن تمییز و تمایز میان آنچه در من اسـت و آنچه در برابر من اسـت معنای خویش و اعتبار اولیه خود را از کف می‌دهد.» به بیان دیگر مارسل بر آن است که رازها حقایقی فراتر از ما نیستند، بلکه حقایقی فراگیرنده ما هستند. او معتقد اسـت برای شـناخت راز هر کس باید کار را از نو شروع کند و با مشارکت ژرف رازهای هستی را کشف کند، بنابراین در قلمرو راز، راه‌حل‌های عام و همگانی در کار نیست و فقط مشارکت است و تصدیق و شهادت. تقریر غریب و شورانگیز مارسل از معنای زندگی و راز نکات بدیع فراوانی دارد که نیازمند تامل و تدقیق بسیار است. اما کنکاش در معنای زندگی نزد فیلسوفان تحلیلی خلاف آمدی اسـت که در گفت‌وگو با سـروش دباغ مطمح نظر بوده اسـت. او که در سنت آنگلوساکسونی، فلسفه اخـلاق آموخته در این گفت‌وگو تلاش کرده اشـاراتی به معنای زندگی از منظر فیلسـوفان تحلیلی داشـته باشـد. با توجه به سابقه، سلیقه و زمینه مباحث فلسفه تحلیلی سخن گفتن از معنای زندگی در آن کاری بس دشـوار اسـت و این گفت‌وگو خود به خوبی نمایانگر این دشـواری است. فیلسوفان تحلیلی بیش از اینکه درگیر دغدغه‌های وجودی انسان گوشت و پوست و استخوان‌دار باشند دل در گرو تحلیل منطقی و زبانی مفاهیم و مباحث دارند و از این‌رو سراغ گرفتن از معنای زندگی نزد آنان چندان کار آسانی نیست و نیازمند نگریستن به آموزه‌های فیلسوفان تحلیلی از منظری متفاوت است.

– اگرچه بحـث معنای زندگی سـابقه طولانی در تاریـخ تفکر و به‌ویژه بخش‌های مهمی از فلسـفه قاره‌ای چون اگزیستانسیالیسم دارد، اما در فلسفه تحلیلی بحثی تازه و متاخر است. چرا این بحث در دوره‌ای از فلسفه تحلیلی مورد توجه قرار گرفت؟

همان‌طور که مستحضر هستید، بحث معنای زندگی مختص ۱۲۰ سال اخیر که فلسفه تحلیلی نضج گرفته اسـت، نیسـت و پیش از آن نیز بشـر از آن رو که به زوال و ممات خود می‌اندیشـید و هم به تعبیر اونامونو درد جاودانگی داشـت، به این مساله همواره اندیشیده اسـت که هدف از آمدن و رفتنش چه می‌تواند باشـد و زوال و بقای وی به چه بسـتگی دارد. یکی از دلایل اینکـه چرا در فلسـفه تحلیلی به این مسـاله پرداخته شـده است را شاید با توجه به سـابقه فلسفه تحلیلی، خصوصاً در دو دوره اول، بتوان توضیح داد. در این دوران با ایضاح مفاهیم و واژگان مواجه هسـتیم؛ سـنتی که به یک معنا از مور آغاز می‌شـود. وی در Principia Ethica بحثی تحت عنوان تحلیل مفهومی که عنایت بـه زبان طبیعی دارد، مطرح می‌کند. در سـوی دیگر فرگه و راسـل و ویتگنشـتاین به صرف تاکید بر زبان طبیعـی کار را سـامان‌یافته نمی‌دیدند و معتقد بودند باید از زبان طبیعی عبور کرد و به یک زبان صوری در مقابل زبان طبیعی رسید تا بتوان توضیح داد که معانی واژگان و گزاره‌ها چگونه شـکل می‌گیرد و متضمن چه مولفه‌هایی است. این سنت در آکسفورد هم پی گرفته می‌شود. فیلسوفانی چون رایل و آستین و دیگرانی که به یک معنا ذیل آموزه‌های ویتگنشـتاین متاخر، بحث از واکاوی قلعه هزارتوی زبان و کشف و احراز کژتابی‌ها و رهزنی‌های زبان را در دستور کار خود قرار دادند، به پالایش زبان باور داشـتند. جمله مشهور ویتگنشتاین در «کاوش‌های فلسفی» را به خاطر آورید که «فلسفه نبردی اسـت علیه جادو شدن فهم ما به وسیله زبان». این جمله را می‌توان سرلوحه کار این فیلسوفان دانست. بـا این مقدمه باید گفت که فیلسـوفان تحلیلی از این منظر به بحث معنای زندگی توجه می‌کنند که مراد از معنای زندگی را دقیقاً روشـن کنند. آیا معنای زندگی ناظر به غایت و هدف زندگی اسـت یا ناظر به کارکرد زندگی؟ آیا معنای زندگی را کشـف می‌کنیم یا آن را جعـل می‌کنیم؟ چه امـری می‌تواند کارکرد زندگی یا هدف زندگی یا ارزش آن تلقی شـود؟ تلاش این است که بـا واکاوی مفاهیم و ایضاح آنها به این پرسـش‌ها پرداخته شـود و از ابهامـات و خلط مفاهیم جلوگیری شـود. می‌توان مولفه دیگری را به این مولفه‌ها افزود و آن، این است که اساساً زیستن در جهان راززدایی شده، افراد را به تفکر در باب مقوله معنای زندگی یا به تعبیر دقیق‌تر معنا بخشـیدن به زندگی وامی‌دارد. شـاید در جهان گذشته مردم در عالمی رازآلود غوطه‌ور بودند و در چنین عالمی که در و دیوار آن رازآمیز است، احتمالاً پرسش از مقوله معنای زندگی چندان مهم نباشد، چون کاملاً با زندگی انسان عجین است اما وقتی حجاب‌هایی در کار می‌آیند و میان ما و عادات مالوف ذهنی فاصله می‌افتد، این پرسـش‌ها پدیدار می‌شوند. درست مانند زمانی اسـت که در موقعیتی قـرار می‌گیریم که نفس کشیدن برایمان سخت می‌شود آنگاه تازه متوجه امری می‌شـویم کـه تاکنون در آن غوطـه‌ور بودیم و گمان نمی‌کردیـم امـر مهمی باشـد. در دل جهـان رازآلود گذشـته نیز یا از معنای زندگی پرسیده نمی‌شد یا اگر کسی می‌پرسید، پاسخ روشن بود؛ نظیر پاسخ‌هایی که ادیان ابراهیمی به مسـاله می‌دهنـد و مثلاً هماهنگ شدن با اراده شـارع را معنابخش زندگی می‌دانند. در جهان کنونی خصوصاً با مد نظر قرار دادن دوگانه جعل و کشف، مهابت و عظمت پرسش روشن‌تر می‌شود.

– در اگزیستانسیالیسم مسائل و مباحث وجودی چـون دلهره، مسـوولیت، ترس، امیـد و... مطرح است و با چنین سویه‌هایی بحث از معنای زندگی در اگزیستانسیالیسـم محوریت تـام دارد، اما در فلسفه تحلیلی التفاتی به چنین موضوعاتی وجود ندارد. در این صورت فیلسوفان تحلیلی چه نگاه و رویکردی به معنای زندگی دارند؟

درباره ایـن مفاهیم می‌تـوان راهکارها و متدهای فیلسـوفان تحلیلـی را بـه کار بسـت. به ایـن معنا فیلسـوفان تحلیلـی هـم در بحث از معنـای زندگی می‌توانند مشارکت داشـته باشند. اینکه معنای غایت یا غایتمندی عالم چیسـت، معنا از جنس کشف است یـا جعـل و اموری از این دسـت، کارهایی اسـت که فیلسوفان تحلیلی می‌توانند در آن تامل کنند، اما توجه به معنای زندگی به آن صورتی که مورد نظر فیلسوفان اگزیستانسیالیست است، مورد نظر فیلسوفان تحلیلی نیسـت. همان‌طـور که از نـام این مکتـب برمی‌آید، بـه احوال اگزیستانسیالیسـتی آدمـی می‌پردازد، اما فیلسوفان تحلیلی به لحاظ تاریخی هم با مساله معنای زندگی از طریق ریاضیات و فیزیک جدید ارتباط وثیقی داشـتند. آن که مد نظر فیلسـوفان تحلیلی است این تطبیـق معانی و ایضاح مفهومی واژگانی اسـت که در این عرصه از آنها استفاده می‌شود. بنابراین فیلسوفان تحلیلی خالی از این مباحث نیستند.

– در سـیر تحول فلسفه تحلیلی آیا سیطره نگاه پوزیتیویستی و علم‌محور را نمی‌توان در نوع نگاه آنها به معنای زندگی دخیل دانست، به این معنا که در نگاه علمی جهان غایت بخصوصی ندارد و اساساً در پوزیتیویسم منطقی سخن گفتن از معنا و غایت قصوای زندگی معنادار تلقی نمی‌شود. از این رو دل بستن به ارزش‌های اساسی گذشته بی‌مبنا و مساله بی‌معنا بودن یا نبودن زندگی مطرح می‌شود.

بله، ولی کاروان فلسفه تحلیلی از پوزیتیویسم منطقی گـذر کرد و درک آنها از معناداری موجه نبود. به تعبیر آیر هر آنچه می‌گفتیم غلط بود. به هر حال دلیل اصلی پرداختن فلاسـفه تحلیلی به ایـن مقوله را هم باید در رویکرد آنها به تفلسـف جست‌وجو کرد و هم اینکه آنها نیز انسـان‌هایی امروزی و اکنونـی بودند و به اقتضای مدرن بـودن به این مهم می‌اندیشـیدند. البته کثیری از فلاسـفه قاره‌ای نیز به این مساله پرداخته‌اند. نکته‌ای که در باب غایت جهان باید متذکر شد، این است که به تعبیر اسـتیس در کتاب «دین و نگرش نوین» یکی از تحولاتی که در جهان جدید رخ داد، این بود که با ظهور علم تجربی جهان بی‌غایت انگاشـته شد. دیگر این‌گونه نبود که ما غایتی داشته باشیم که باید به آن برسیم. با این وصف وحشـی و خودرو بودن از مقومات علم است. با به‌کار بستن روش‌های معین به نتایج نامعین می‌رسیم و نمی‌توان از پیش تعیین کرد به کجا باید رسید.

– همین مساله تاثیر می‌گذارد بر ذهنیت انسـانی که در این دوره زندگـی می‌کند و فقدان معنـای زندگی برای وی جدی می‌شـود. نـگاه علمـی به وی بی‌غایتـی را تحمیـل می‌کند. در واقع فلاسفه تحلیلی بدون زمینـه قبلی بـه این مسـاله نرسـیده‌اند. پرداختن آنها به مسـاله زمینه‌ای در تفکر آنها داشته است. شاید محصول آن دوره فلسفه تحلیلی (سیطره نگاه علمی) است که این زمینه را مهیا کرده است.

بله می‌توان تحولات فکری دیگر را هم به این عوامل افزود. در فلسـفه‌های قـاره‌ای بحث پوچی جدی بود و تعبیـر نیچه که معتقد بـود، دوره پوچی و فرو ریختن ارزش‌های انسـانی فرارسیده است. مسـاله زیستن در جهان راززدایی شده بسیار مهم است. در جهان گذشته خیلی وقت‌ها مسائل روشن بودند اما با ظهور علم جدید و تولید منابع مستقل معرفتی بسیاری امور از دین جدا شـدند و فیلسـوفان اخلاق راجع به جدایی هست‌ها از بایدها بحث کردند.

– شـاید یکی از راه‌های التفـات به معنای زندگی را بتـوان در توجـه بـه زندگی روزمـره و تحلیل سـویه‌های مختلـف آن دانسـت. آیا فیلسـوفان تحلیلـی معاصر به زندگی روزمره و فهم فلسـفی آن توجه خاصی دارند یا نه؟

اگر ربطـش را به لحاظ فلسـفی بخواهید بدانید، خب ما فیلسـوفی به نام جرج ادوارد مور را داریم که فهم متعـارف برایش مهم بود. ولی پرداخت بیشـتر ایـن موضوع نـزد ویتگنشـتاین متاخر و فیلسـوفان مکتب آکسـفورد که تحت تاثیـر زبان طبیعی بودند، وجود دارد. عنایت به زبان طبیعی در دستور کار این فیلسوفان که سلسله‌جنبان آن در مراحل ابتدایی مور بوده و در مراحل بعدی ویتگنشتاین به چشم می‌آید. پس از درگذشت ویتگنشـتاین این سنت از کمبریج به آکسـفورد منتقل شـد. از اینکه بگذریم، فیلسوفی مانند ویتگنشـتاین راجع به معنای زندگی جسـته و گریختـه نکاتـی گفته ولی این امر بیشـتر از تاملات او نشـات گرفته تا اینکه متناسـب با زبان فلسفه‌اش باشـد. به عنوان نمونـه در کتاب «فرهنگ و ارزش» اشـاراتی که ناشـی از بصیرت‌های او در باب معنای زندگی اسـت، نکاتی یافت می‌شـود. از این فیلسوف کـه بگذریم، مـن چندان چیزی بـه خاطر ندارم که فیلسـوفان تحلیلی دیگـر از بحث معنای زندگی یک بحـث سیسـتماتیک و نظام‌مندی کرده باشـند بلکه آنها بیشـتر سـعی کردند این مقوله را بـه کار و بار فلسفی‌شان گره بزنند.

– برای افراد معمولی چگونه و تحت چه شـرایطی این بحث مطرح می‌شود. آیا صرفاً بحثی است که در سـطوح خاصی از زندگی به سراغ ما می‌آید یا برای مردم عادی نیز بحثی جدی مطرح است؟

به نظرم این بحث در هر دو سـطح زندگی مطرح می‌شـود. البته یک متفکر مسـاله را واضح‌تر می‌کند و می‌کوشـد بـا تفکیک‌هایی حدود و ثغـور بحث را روشـن‌تر کنـد. اما برای یـک فرد عامی نیز مسـاله محل تامل است. اینکه ما برای چه زندگی می‌کنیم و چگونه می‌توانیم به زندگی خود معنا ببخشیم، چگونه می‌تـوان ناکامی‌ها و تلخی‌هـای زندگی را معنا کرد. ولتـر زندگی مـردی را به خاطر می‌آورد که در زلزله لیسبون تمام پنج عضو خانواده خود را از دست داده بود و برای اینکه اجساد آنها در گرمای آفتاب متعفن نشـود ناچار بود با دستان خود کودکانش را به خاک بسـپارد. او سـپس می‌گوید نمی‌دانم چطور می‌توان این درد و رنج‌های امحانشدنی بشر را توضیح داد. غم و محنت‌های شـدید می‌تواند این مساله را در اذهان افـراد عامی جدی کند. بسـیاری اوقات واکنش‌های ناگهانی و شـدید افراد به همین مساله برمی‌گردد که فـرد نمی‌تواند دشـواری‌های پیش رو را هضم کند و ایـن مقوله منجر بـه تغییر نگاه وی بـه جهان می‌شـود. شـاید یـک فرد عامی نتواند مسـاله را صورت‌بندی دقیقـی کند اما از حیث انسـان بودنـش به معنای زندگی می‌اندیشد.

– با این وصف مقصود از معنای زندگـی برای افراد چیسـت؟ مقصود مـا از معنادار بودن یا نبودن زندگی چیست؟

این برمی‌گردد به تعیین مراد ما از معنای زندگی. گاهی سخن از هدف زندگی می‌شـود و اینکه ما انسـان‌ها چه هدفی از زیستن در این کـره خاکی داریم. گاهی سـخن از ارزش زندگی اسـت و گاهی سـخن از کارکرد زندگی است. در بحث از هدف زندگی این سـوال مطرح می‌شود که آیا هدف زندگی را می‌شـود جعل کرد یا باید آن را کشـف کرد. عموم متدینیـن در ذیـل ادیان ابراهیمی بر ایـن باورند که می‌توان هدف زندگی را کشف کرد و خداوند آن را در این عالم از طریق پیامبرانش به ودیعت نهاده و با تبعیت از اوامر آنها مآلاً می‌توان از مراد خداوند تبعیت کرد و به غایت قصوای زندگی که رسـیدن به رضایت خداوند است، نائل شد. در این تلقی معنای زندگی معادل هدف زندگی اسـت و هدف زندگی هم قابل کشـف است. از سوی دیگر برخی بر این باورند که معنای زندگی معادل هدف زندگی اسـت اما باید جعل شود. بی‌هدف بودن جهان معاصر که اسـتیس به آن اشـاره می‌کند، با این دیدگاه سازگار است که هدف را باید جعل کرد. برخی از کسـانی‌که به جعل معنـای زندگی باور دارند، بحث را صورت‌بندی روانشـناختی می‌کنند، به این معنا که فرد باید به سـراغ شناخت تیپ شخصیتی خود برود و به اموری که از جنس تیپ روانی وی اسـت، بپردازد و خود را شکوفا کند. این به یک معنا جعل معنا و هدف زندگی است. مثلاً برخی افراد اهل کمک کردن و یاری رساندن به دیگران هستند. به این افراد helper گفته می‌شـود. این افراد با دستگیری از دیگران و پرداختن بـه این امور احسـاس می‌کنند بـه زندگی خود هدف و معنا بخشـیده‌اند. کسـانی هسـتند که اهل کارهای نظری و فکری هسـتند و نحوه هدف بخشیدن آنها به زندگی متفاوت اسـت. نکته اساسی در اینجا این است که شـخص بر اساس تیپولوژی خود برای زندگی معنا و هدفـی جعـل می‌کند. در این تعبیـر معنای زندگی هم‌عنـان با هدف زندگی اسـت و هـدف زندگی باید توسـط خود فرد جعل شـود. در اینجـا فرد محوریت پیدا می‌کند. یکی از مقومات جهان جدید که اسـتیس به آن اشاره کرد، متضمن این مطلب است که فلاسفه بیشـتر از اینکه در پی کشف معنای زندگی باشند، در پی جعل معنای زندگی هستند.

– میـان رویکردهـای مختلـف به مسـاله معنای زندگی– رویکرد روانشناختی یا کلامی یا فلسفی– چه نسـبتی وجـود دارد؟ آیا این بحـث صرفاً در فلسفه قابل پیگیری است؟

رویکـرد فلسـفی حـدود و ثغور بحث را مشـخص می‌کنـد و کمک می‌کند که بدانیم مقصود ما از معنای زندگی چیست. در بحث‌های ناظر بر ارزش‌های اخلاقی نیز صورت‌بندی فلسـفی کمک می‌کند تا دریابیم کدام ارزش‌ها می‌توانند ارزش زندگی تلقی شوند. در عین حال یافته‌های روانشناسـان می‌تواند بصیرت‌بخش باشد. در عین پاره‌ای از دسـتورالعمل‌های عرفای ما در این میان می‌تواند مفید باشد. مثلاً مولوی می‌گوید:

در زمین مردمان خانه مکن
کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه تن خاکی تو
کز برای اوست غمناکی تو

این توجه به خویشـتن و واکاوی احوال خویشتن و بنـد از بند و تار از پود خود گشـودن و در مقابل خود عریان شـدن و شـناخت نقاط قوت و ضعف خود، کار دشواری است؛ امری که به راحتی میسر نمی‌شود. ممکن اسـت دیگران در ما اموری ببینند که ما نمی‌توانیم آنها را بیابیـم. در اینجا خودکاوی و خودشناسـی، برخلاف فلسـفه، اهمیت می‌یابد. برای نائـل آمدن به این مهم ما باید به دنبال تیپولوژی خود باشـیم و اینکه هر تیپ شـخصیتی غایت قصوایی دارد و مهم اسـت که آن را به‌درسـتی بیابیم. در آموزه‌های عرفانی ما آمده اسـت که الطرق الی‌الله بعدد انفس الخلائق، این عبارت تاکید می‌کند بر وابسـته به سیاق بودن و متکثر بودن تجارب و مسـیرهای سـلوک. چه قائل به کشف معنای زندگی باشـیم چه به جعل آن، توصیه‌های ادیان و مذاهب در سـطحی کلی از ما دسـتگیری می‌کنند. در عین حال شناخت بیشتر خویشتن موجب می‌شود راهنمایی‌های کلی ادیان وابسـته به سیاق شده و این‌گونه شخص در مسیر تحقق معنای زندگی خود گام برمی‌دارد.

– پاسـخ ادیان به مسـاله معنای زندگی را چگونه ارزیابی می‌کنید. آیا این پاسخ‌ها می‌تواند مشکل معنای زندگی را حل کند؟ به لحاظ تجربی مردم در جهان جدید بیشتر به پاسخ ادیان اقبال می‌کنند یا از جای دیگری معنای زندگی را سراغ می‌گیرند؟

در باب معنای زندگی و درکی که ادیان از آن دارند بایـد میان ادیان ابراهیمی و غیرابراهیمی تفکیک قائل شـویم. ادیان ابراهیمی قائل به غایتـی برای این عالم هسـتند که عبارت اسـت از احراز مراد خالق و وفق آن عمل کردن. در اسـلام، مسیحیت و یهودیت خداوند به صفت مرید و حکیم شـناخته می‌شود. مهم‌ترین کاری که انسـان دینـی می‌تواند برای محقـق کردن معنای زندگی‌اش انجام دهد، کشـف مراد خداوند و مطابق آن عمل کردن است. به خاطر همین این ادیان را غایت‌گرا می‌دانند. اما در ادیـان غیرابراهیمی خداوند متصف به اوصافی نیسـت و حکیم نبوده و نه‌تنها انسان‌وار نیست بلکه در پاره‌ای از ادیان متشـخص هم نیست. در ادیان غیرابراهیمی ماجرا سـوبژکتیو و درونی اسـت بنابراین برای آنها مهم پالایش نفس است و به میزانی که شخص بتواند مطابق با آموزه‌های بودیسمی خود را پالایش کند، می‌تواند معنای زندگی‌اش را تحقق بخشد. به این ترتیب در تلقی دوم برخلاف تلقی اول غایتی به بیرون نیست و کاملاً صبغه درونی دارد.

نکته

در بحث از هدف زندگی این سوال مطرح می‌شود که آیا هدف زندگی را می‌شود جعل کرد یا باید آن را کشف کرد. عموم متدینین در ذیل ادیان ابراهیمی بر این باورند که می‌توان هدف زندگی را کشف کرد و خداوند آن را در این عالم از طریق پیامبرانش به ودیعت نهاده و با تبعیت از اوامر آنها مآلاً می‌توان از مراد خداوند تبعیت کرد و در این تلقی معنای زندگی معادل هدف زندگی است و هدف زندگی هم قابل کشف است. از سوی دیگر برخی بر این باورند که معنای زندگی معادل هدف زندگی است اما باید جعل شود. بی‌هدف بودن جهان معاصر که استیس به آن اشاره می‌کند، با این دیدگاه سازگار است.

خبر

نشست «خواجه‌نصیر؛ فیلسوف گفت‌وگو»

نشسـت «خواجه‌نصیـر؛ فیلسـوف گفت‌وگـو» بـا حضـور دکتر غلامحسـین ابراهیمی‌دینانی چهارشـنبه ۲۲ دی‌ماه در سرای اهل قلم برگزار می‌شود. غلامحسین ابراهیمی‌دینانـی در کتـاب «خواجه‌نصیر؛ فیلسوف گفت‌وگو» درباره فیلسوف، متکلم یا عارف بودن خواجه نصیر بحث کرده اسـت. به اعتقاد دینانی خواجه‌نصیر یک فیلسـوف است زیرا با برهان و استدلال مباحث را به پیش می‌راند و گفت‌وگویی فلسفی را در پیش می‌گیرد. این نشست ساعت ۱۶:۳۰ در سرای اهل قلم واقع در خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، کوچه خواجه‌نصیر، شماره ۲ برگزار می‌شود.

بررسی کشف‌الاسرار

کتاب «کشف‌الاسرار عن غوامض‌الافکار» با حضور دکتر ضیاء موحد، دکتر سیدمحمود یوسف‌ثانی، دکتر سیدحسین موسـویان و دکتر اسـدالله فلاحی در موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران نقد و بررسی خواهد شد. از سری سلسله‌نشست‌های تخصصی معرفی کتاب انجمن حکمت و فلسـفه ایران، نخستین نشست دوره جدید به نقد و بررسی کتاب «کشف‌الاسرار عن غوامض‌الافکار» تالیف افضل‌الدین الخونجی و تحقیق خالد الرویهب همراه با ترجمه مقدمه انگلیسـی توسط دکتر سـیدمحمود یوسف‌ثانی اختصاص خواهد داشت. این نشست روز پنجشنبه، ۲۳ دی‌ماه ۱۳۸۹، ساعت ۱۵ در محل موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران واقع در خیابان ولیعصر، چهارراه امیراکرم، خیابان نوفل لوشاتو، خیابان آراکلیان، شماره ۴ برگزار خواهد شد.

همایش سالانه انجمن فلسفه کاربردی

همایش سالانه انجمن فلسفه کاربردی از اول تا سوم جولای (دهم تا ۱۲ تیرماه ۱۳۹۰) در دانشـگاه منچستر انگلسـتان برگزار خواهد شد. در همایش سالانه انجمن فلسـفه کاربردی در سـال ۲۰۱۱ که با تاکید بر تمامی مباحث موجود در زمینه فلسفه کاربردی برگزار می‌شود، کانی روزاتی (دانشـگاه آریزونا)، کتی مک‌شین (دانشگاه کلرادو)، مریلین فیدمن (دانشگاه چارلز استورت)، کسپر لیپرت راسموسن (دانشگاه آرهوس) و هیو لافولته (دانشگاه فلوریدای جنوبی) سـخنرانی خواهند کرد. علاقه‌مندان می‌توانند مقالات خود را تا ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ (۲۴ دی ماه ۱۳۸۹)، در سه هزار کلمه همراه با چکیده از طریق سایت همایش به آدرس اینترنتی http://www.appliedphil.org/view/proposal.html ارسـال کنند. همایش سـالانه انجمن فلسـفه کاربردی از اول تا سـوم جولای (دهم تا ۱۲ تیرماه ۱۳۹۰) در دانشگاه منچستر انگلستان برگزار خواهد شد.

بررسی روانکاوی اجتماعی

موسسه معرفت و پژوهش پنجشنبه این هفته سخنرانی حسین مجتهدی تحت عنوان «روانکاوی جراحت روانی اجتماعی (تروما)» را برگزار خواهد کرد. این سـخنرانی ساعت ۱۱ شروع خواهد شد. موسسه معرفت و پژوهش در میدان فلسطین، خیابان طالقانی غربی، خیابان سرپرست شمالی، کوچه تبریز، پلاک ۱۹ واقع شده است.

عملکرد منطقی «نفی» در زبان طبیعی

گروه مطالعات علم موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایـران درباره عملکرد منطقـی «نفی» در زبان طبیعی، نشسـت برگزار می‌کند. در ادامه سلسله‌سخنرانی‌های پاییز ۸۹، این موسسـه سـخنرانی لالـه قدک‌پور عضو هیات علمی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران را تحت عنوان عملکرد منطقی «نفی» در زبان طبیعی برپا می‌کند. این برنامه چهارشنبه ۲۲ دی‌ماه ساعت ۱۶:۳۰ برگزار می‌شود. صاحب‌نظران، پژوهشگران و علاقه‌مندان به این موضوع، برای شرکت در این سخنرانی می‌توانند به آدرس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران واقع در خیابان نوفل‌لوشاتو، خیابان آراکلیان مراجعه کنند.

فراخوان همایش انسان‌شناسی هنر

نخسـتین همایش انسان‌شناسـی هنر ششم تا هشـتم اردیبهشـت‌ماه ۱۳۹۰ در اصفهان برگزار خواهد شـد. دانشـگاه هنر اصفهـان با همکاری و مشـارکت مرکز «انسان‌شناسی و فرهنگ»، گروه انسان‌شناسـی فرهنگـی انجمـن جامعه‌شناسـی ایـران، انجمـن مستندسـازان و حـوزه هنـری اصفهان، از ششـم تا هشتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۰ ایـن همایـش را در اصفهان برگـزار خواهد کرد. محورهای نظری ایـن همایش عبارتند از تعاریف، مبانـی، مفاهیم و نظریه‌های انسان‌شناسـی هنر، قلمر